

پژوهش‌نامه

# فقه و حقوق اجتماعی

## Journal of Social Jurisprudence Research

**Mutual Guardianship of Believers in the Qur'an: An Analysis of the Concept of "Some of Them Are Guardians of Others" and an Examination of the Objections**

Ali Akbar Zarchi Pour\* / Asghar Aqa Mahdavi

Stable URL: <https://doi.org/10.30497/sj.2026.248908.1512>

ولایت متقابل مؤمنان در قرآن: تحلیل فقهی مفهوم «بعضهم أولیاء بعض» و بررسی اشکالات

علی اکبر زارچی پور\* / اصغر آقا مهدوی

پیوند دائمی: <https://doi.org/10.30497/sj.2026.248908.1512>



Copyright 2025 The Author(s)

Published by Imam Sadiq University, Tehran, Iran

This work is fully Open Access under the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) license, allowing non-commercial use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited and not modified. Social Jurisprudence research strictly follows the ethical guidelines of the Committee on Publication Ethics (COPE) which all readers, authors, reviewers, and editors are expected to observe and uphold.



## Mutual Guardianship of Believers in the Qur'an: An Analysis of the Concept of "Some of Them Are Guardians of Others" and an Examination of the Objections

**Ali Akbar Zarchi Pour:** Level Three Seminary Student and Ph.D. Candidate in Jurisprudence and the Foundations of Islamic Law, Department of Jurisprudence and the Foundations of Islamic Law, Faculty of Theology, Islamic Studies and Guidance, Imam Sadiq University, Tehran, Iran. (Corresponding Author).

a.zarchipour@isu.ac.ir

**Asghar Aqa Mahdavi:** Associate Professor, Department of Jurisprudence and the Foundations of Islamic Law, Faculty of Theology, Islamic Studies and Guidance, Imam Sadiq University, Tehran, Iran.

a.mahdavi@isu.ac.ir

### Abstract

#### 1. Introduction and Objective

The mutual guardianship of believers is a significant topic in Islamic social and political jurisprudence, playing an important role in explaining public responsibility, social participation, and the distribution of power within the Islamic community. Despite the emphasis of Imami jurisprudence on vertical guardianship, the Qur'anic indication of a form of general guardianship among believers has received relatively little independent attention. This study aims to examine the possibility of deriving the mutual guardianship of believers from Qur'anic verses containing the expression "Some of them are guardians of others" and to explain it within the framework of horizontal guardianship.

#### 2. Methods and Materials

This study adopts an analytical–deductive method and is based on the verses of the Holy Qur'an. First, the concept of guardianship and the distinction between vertical and horizontal guardianship are clarified. The implications of the relevant verses are then examined from exegetical and jurisprudential perspectives, drawing on the principles of Islamic legal theory and the views of Imami jurists. Major objections to the interpretation and legal inference from these verses are also identified and analyzed.

#### 3. Research Findings

The study concludes that the verses under discussion affirm the existence of mutual guardianship among believers, which can be explained within the framework of horizontal guardianship. This form of guardianship concerns social responsibility, enjoining good, forbidding evil, and the active participation of believers in the reform of the Islamic community. At the same time, it functions as an executive and supervisory extension of vertical guardianship.

#### 4. Discussion and Conclusion

A foundational analysis indicates that the concept of waiver of respect not only provides a theoretical framework for explaining the dissolution of non-contractual liability, but also offers a basis for reexamining analogous



doctrines in Islamic jurisprudence and civil law, thereby paving the way for redefining the relationship between freedom of will and the limits of non contractual liability in Imami jurisprudence.

**Keywords:** Horizontal Guardianship; Vertical Guardianship; MutualGuardianship of Believers; Social Responsibility; Jurisprudential Implications of the Term “Guardians”; Social Jurisprudence; Guardianship of the Jurist.

## ولایت متقابل مؤمنان در قرآن: تحلیل فقهی مفهوم «بعضهم أولیاء بعض» و بررسی اشکالات<sup>۱</sup>

**علی اکبر زارچی پور:** طلبه سطح سه حوزه علمیه و دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران (نویسنده مسئول). [a.zarchipour@isu.ac.ir](mailto:a.zarchipour@isu.ac.ir)

**اصغر آقا مهدوی:** دانشیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران. [a.mahdavi@isu.ac.ir](mailto:a.mahdavi@isu.ac.ir)

### چکیده

#### ۱. مقدمه و هدف

مسئله ولایت متقابل مؤمنان از مباحث مهم فقه اجتماعی و سیاسی اسلام است که در تبیین مسئولیت عمومی، مشارکت اجتماعی و چگونگی توزیع قدرت در جامعه اسلامی نقش مهمی ایفا می‌کند. با وجود تمرکز فقه امامیه بر ولایت طولی، دلالت قرآن بر نوعی ولایت عمومی میان مؤمنان، کمتر به صورت مستقل بررسی شده است. هدف این پژوهش، بررسی امکان استنباط ولایت متقابل مؤمنان از آیات مشتمل بر تعبیر «بعضهم أولیاء بعض» و تبیین آن در قالب ولایت عرضی است.

#### ۲. مواد و روش‌ها

این پژوهش با روش تحلیلی-استنباطی و با تکیه بر آیات قرآن کریم انجام شده است. در این مسیر، مفهوم ولایت و تمایز میان ولایت طولی و عرضی تبیین و سپس دلالت آیات از منظر تفسیری و فقهی، با بهره‌گیری از قواعد اصول فقه و آرای فقیهان امامیه، بررسی شده است. همچنین اشکالات مهم در تفسیر و استنباط این دلالت‌ها احصا و تحلیل گردیده است.

#### ۳. یافته‌های تحقیق

یافته‌ها نشان می‌دهد که تعبیر «أولیاء» در این آیات، صرفاً ناظر به رابطه دوستی یا یاری نیست، بلکه بر نوعی سرپرستی و مسئولیت شرعی و اجتماعی متقابل دلالت دارد.

#### ۴. نتیجه‌گیری

نتیجه‌ی پژوهش آن است که آیات مورد بحث، بر وجود ولایتی متقابل میان مؤمنان دلالت دارد که می‌توان آن را در قالب ولایت عرضی تبیین کرد. این ولایت، ناظر به مسئولیت اجتماعی،



سال سیزدهم | شماره دوم | پایانی ۲۶ | بهار و تابستان ۱۴۰۴ | صفحات ۶۱۷-۶۴۸  
مقاله پژوهشی | تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۵

امر به معروف، نهی از منکر و مشارکت فعال مؤمنان در اصلاح جامعه اسلامی بوده و در عین حال، نوعی بازوی اجرایی و نظارتی برای ولایت طولی است.

**واژگان کلیدی:** ولایت عرضی؛ ولایت طولی؛ ولایت متقابل مؤمنان؛ مسئولیت اجتماعی؛ دلالت فقهی واژه اولیاء؛ فقه اجتماعی؛ ولایت فقیه.

#### مقدمه

ولایت از مفاهیم بنیادین در اندیشه دینی و فقه اسلامی است که نقش تعیین کننده‌ای در تبیین نسبت میان دین، قدرت، مسئولیت و نظم اجتماعی ایفا می‌کند. در فقه امامیه، این مفهوم عمدتاً در قالب ولایت‌های طولی و عمودی، همچون ولایت الهی، ولایت پیامبر اکرم (ص)، ولایت ائمه معصومین (ع) و در عصر غیبت، ولایت فقیه، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این چارچوب، ولایت به مثابه نوعی سرپرستی مشروع و صلاحیت الزام‌آور برای تدبیر امور جامعه فهم شده و اطاعت از ولیّ مشروع، در حدود اختیارات شرعی، واجب تلقی گردیده است. تمرکز غالب ادبیات فقهی بر این نوع از ولایت، هرچند جایگاه آن را به خوبی تبیین کرده، اما همزمان سبب شده است که نقش و جایگاه مؤمنان در سطح اجتماعی و نسبت آنان با یکدیگر، کمتر در قالب مفهومی مستقل و منقح مورد توجه قرار گیرد. در وضعیت موجود، نقش مؤمنان در جامعه اسلامی غالباً در حد اطاعت از حاکم مشروع، نصرت دین، یا مشارکت اخلاقی و ارشادی تفسیر می‌شود. بسیاری از تکالیف اجتماعی، همچون امر به معروف و نهی از منکر، نصیحت مؤمنان، دفاع از کیان جامعه اسلامی و نظارت عمومی بر رفتارهای اجتماعی و سیاسی، یا در ذیل عناوین اخلاقی و تربیتی قرار می‌گیرند و یا بدون اتصال روشن به یک مبنای ولایی تحلیل می‌شوند. این رویکرد، هرچند در تبیین برخی ابعاد مسئولیت اجتماعی مؤمنان مفید است، اما پاسخ روشنی به این پرسش نمی‌دهد که آیا مؤمنان، فراتر از توصیه‌های اخلاقی، از نوعی صلاحیت و مسئولیت شرعی الزام‌آور نسبت به یکدیگر و نسبت به امر عمومی برخوردارند یا خیر؟

در مقابل، قرآن کریم در موارد متعددی از رابطه‌ای خاص میان مؤمنان سخن می‌گوید که با تعبیری مانند «بعضهم أولیاء بعض» بیان شده است. این تعبیر، در ظاهر، ناظر به پیوندی فراتر از دوستی عاطفی یا همبستگی صرف اجتماعی است. با این وجود، در بخش قابل توجهی از تفاسیر و تحلیل‌های فقهی، دلالت این آیات یا به محبت و یاری متقابل فروکاسته شده، یا نهایتاً در چارچوب امر به معروف و نهی از منکر تفسیر گردیده است، در حالی که نسبت این تعبیر با مفهوم ولایت به معنای فقهی آن، یعنی مجموعه‌ای از حقوق و تکالیف الزام‌آور در حوزه تصرف، نظارت و تدبیر

امور، کمتر به صورت مستقل و نظام‌مند مورد بررسی قرار گرفته است. برآیند این رویکرد آن است که جایگاه فقهی مسئولیت متقابل مؤمنان و نقش آنان در اداره و اصلاح جامعه اسلامی، همچنان با ابهام نظری مواجه باقی مانده است. بنابراین، لازم است که این آیات، نه صرفاً به عنوان توصیه‌هایی اخلاقی، بلکه به مثابه متونی واجد ظرفیت استنباط فقهی مورد بازخوانی قرار گیرند و روشن شود که آیا می‌توان از آن‌ها نوعی ولایت متقابل و افقی میان مؤمنان را استنباط کرد یا خیر؟ چنین بازخوانی‌ای می‌تواند مبنای نظری روشنی برای تبیین مسئولیت اجتماعی، نظارت عمومی و مشارکت فعال مؤمنان در امور اجتماعی و سیاسی فراهم آورد و نسبت این مسئولیت‌ها را با ساختار کلان ولایت در فقه امامیه مشخص سازد. در این چارچوب، مفهوم «ولایت عرضی» به عنوان مفهومی تحلیلی مطرح می‌شود که ناظر به نوعی صلاحیت و مسئولیت شرعی مشترک میان مؤمنان است. مقصود از ولایت عرضی، سلطه شخصی یک‌سویه یا جایگزینی ولایت‌های طولی نیست، بلکه بیانگر آن است که مؤمنان، به اعتبار ایمان و عضویت در جامعه اسلامی، نسبت به یکدیگر و نسبت به مصالح عمومی جامعه، دارای حق و تکلیف شرعی‌اند. در این نوع ولایت، موضوع ولایت نه شخص معین، بلکه امر عمومی و مصالح اجتماعی است و از این رو، رابطه‌ای افقی و متقابل میان مؤمنان برقرار می‌شود که براساس آن، همگان موظف به نظارت، اصلاح، دفاع و مشارکت در تدبیر امور جامعه‌اند.

اثبات ولایت عرضی، صرفاً یک بحث مفهومی یا تفسیری نیست، بلکه آثار فقهی مهمی بر گزاره‌های فقه اجتماعی و سیاسی بر جای می‌گذارد. از جمله، برخی تکالیف اجتماعی از سطح توصیه‌های اخلاقی فراتر رفته و بر پایه یک حق و تکلیف ولایی الزام‌آور تبیین می‌شوند. همچنین، حق مداخله مشروع مؤمنان در امور عمومی، نظارت بر عملکرد کارگزاران و مطالبه تحقق عدالت، مبنایی فقهی می‌یابد. با این حال، تبیین این نوع ولایت مستلزم آن است که نسبت آن با ولایت طولی به روشنی مشخص شود تا از هرگونه توهم تعارض یا تزاحم پرهیز گردد. بنابراین، باید دقت شود که ولایت عرضی در چارچوب مشروعیت الهی و در طول نظام ولایی کلان اسلام تعریف می‌شود و در صورت تعارض، مقید به ولایت‌های طولی و تابع آن‌ها خواهد بود.

با وجود اهمیت این بحث، در ادبیات فقهی امامیه هنوز بررسی مستقلی که به طور منقح به دلالت آیات ناظر به ولایت متقابل مؤمنان، اشکالات تفسیری و اصولی آن، و آثار فقهی استنباط ولایت عرضی پردازد، کمتر به چشم می خورد. این خلأ پژوهشی، ضرورت انجام مطالعه‌ای روشمند در این زمینه را دوچندان می کند.

بر این اساس، مسأله اصلی پژوهش حاضر آن است که آیا می توان از آیات ناظر به ولایت متقابل مؤمنان، نوعی ولایت افقی و متقابل با آثار فقهی الزام آور استنباط کرد؟ هدف مقاله آن است که با تحلیل فقهی-تفسیری این آیات، بررسی معنای ولایت در آن ها و پاسخ به اشکالات مطرح شده، مبنایی روشن برای تبیین ولایت عرضی در فقه اجتماعی و سیاسی اسلام ارائه دهد.

#### ۱. پیشینه پژوهش

پژوهش حاضر با محوریت اثبات ولایت عرضی، به دلیل نو بودن طرح این مسأله، در کتب فقهی مورد بررسی و کنکاش قرار نگرفته و تاکنون پژوهشی پیرامون آن انجام نشده است؛ بنابراین، بسیاری از ابعاد موضوع، نیازمند بررسی است. اگرچه پژوهش های فقهی متعددی به بررسی مفاهیمی چون ولایت، به ویژه ولایت فقیه پرداخته اند، اما مفهوم ولایت عرضی و آثار اجتماعی آن کمتر مورد توجه قرار گرفته است. با این حال، به بررسی پژوهش هایی که می توان آن ها را به این بحث ارتباط داد می پردازیم.

واکاوی ولایت و ابعاد اجتماعی آن؛ مهم ترین وجه تمایز مقاله حاضر با مقاله مذکور، رویکرد تخصصی فقهی-استدلالی است. در حالی که مقاله «واکاوی ولایت» به ابعاد اجتماعی ولایت به طور اجمالی و با صبغه ای بیشتر اخلاقی و معنوی پرداخته است (شمالی، ۱۳۸۸)، پژوهش حاضر بر استنباط فقهی از آیات متمرکز شده و می کوشد «ولایت متقابل مؤمنان» را به عنوان یک قاعده شرعی با آثار فقهی اثبات کند. همچنین مقاله «واکاوی ولایت» بیشتر بر پیوند معنوی مولا و مولا علیه تمرکز دارد و مدعی است، ولایت همواره رابطه ای دوسویه است، اما پژوهش حاضر ضمن تفکیک میان ولایت طولی که آن را رابطه ای یک سویه می داند، با ولایت عرضی که آن را رابطه ای متقابل و دوسویه می داند، ولایت عرضی را به عنوان یک مسئولیت شرعی-اجتماعی متقابل میان اعضای جامعه تعریف می کند که براساس آن، هر مؤمن نسبت به سرنوشت دینی و

اخلاقی دیگران حق و تکلیف دارد. بنابراین، اگرچه مقاله مذکور به ابعاد اجتماعی و پیوندهای معنوی مؤمنان پرداخته است، اما پژوهش حاضر با عبور از تحلیل‌های صرفاً توصیفی و اخلاقی، به واکاوی فقهی-اجتهادی دلالت آیات بر ولایت عرضی می‌پردازد. شبکه ولاء، طرحی از الگوی جامعه قرآنی از منظر آیت‌الله محمد مهدی آصفی؛ هدف نویسنده در این پژوهش، ترسیم یک جامعه آرمانی اسلامی از قرآن کریم بر پایه‌ی شبکه‌ی ولاء است. نگارنده ساختار این شبکه را ساختاری سه وجهی می‌داند که از آن به خطوط تعبیر می‌کند؛ یکی خطوط طولی است که ناظر بر رابطه‌ی فرد مسلمان با مجموعه‌ای از رهبران و اولی‌الامر است. دیگری خطوط عرضی است که ناظر بر روابط انسان مسلمان با افراد یا نهادهای هم‌سطح در جامعه است. سومی هم خطوط عمقی است که بیانگر ارتباط فرد مسلمان در جامعه با عمق تاریخی، تمدنی و نسل‌های مؤمن گذشته است. وی برای تعریف نوع روابط میان خطوط شبکه‌ی ولاء، از دو مفهوم قرآنی سلام و نصیحت بهره گرفته است و در بخش خطوط افقی که با پژوهش حاضر در ارتباط است، به کارکردهای این دو مفهوم در شبکه‌ی افقی ولاء پرداخته است (نباتیان، ۱۳۹۶). بنابراین، مهم‌ترین وجه تمایز در هدف و روش دو پژوهش نهفته است. مقاله مذکور به دنبال ترسیم یک جامعه آرمانی اسلامی و ارائه تصویری کلان از نظام اجتماعی اسلام با تمرکز بر دو مفهوم قرآنی سلام و نصیحت است، اما پژوهش حاضر بر استنباط فقهی دقیق از آیات متمرکز شده و می‌کوشد ولایت عرض مؤمنان را نه فقط به‌عنوان یک فضیلت اخلاقی، بلکه به‌عنوان یک قاعده شرعی با آثار فقهی و الزامی اجتماعی اثبات کند.

درآمدی بر نظریه‌ی قرآنی ولایت اجتماعی؛ اگرچه این مقاله و پژوهش حاضر در موضوع «ولایت عرضی» اشتراک دارند، اما از نظر رویکرد تخصصی، هدف‌نمایی و عمق استدلال‌های فقهی تفاوت‌های روشنی دارند. این پژوهش با بیان تعریف ولایت اجتماعی و مشخص نمودن اصول و مقومات آن، به بیان کارکردهای این اصل در دو حوزه نظری و عملی می‌پردازد. نویسنده در این راستا به کارکردهای نظری آن مانند تعریف جامعه و تبیین اصیل بودن فرد در برابر اجتماع و کارکردهای عملی همچون نظارت اجتماعی و کنش‌های مقدس جمعی می‌پردازد (دادسرسشت و مقیسه، ۱۴۰۳). اما پژوهش حاضر با تمرکز بر تحلیل فقهی، به دنبال اثبات ولایت متقابل مؤمنان به‌عنوان

یک قاعده شرعی با آثار فقهی است و از منظر فقه اجتماعی به موضوع نگریسته است. نگارنده با تحلیل دقیق ماهیت فقهی واژه «اولیاء» و استفاده از آرای فقیهان، به دنبال اثبات آن است که ولایت در آیات محل بحث، صرفاً یک رابطه عاطفی یا پیوند اجتماعی نیست، بلکه متضمن حق تصرف، صلاحیت شرعی و مالکیت تدبیر در حوزه امور عمومی است.

## ۲. مفهوم‌شناسی ولایت عرضی

### ۲-۱. معنای لغوی ولایت

راغب اصفهانی در کتاب مفردات، ولایت را اینگونه معنی می‌کند: «ولاء و توالی آن است که دو یا چند چیز به گونه‌ای کنار هم قرار گیرند که هیچ چیز غیر خودشان بین آنان حایل نباشد. گاهی ولاء و توالی به صورت استعاره در معنای نزدیکی از نظر مکان، نسبت، دین، دوستی، همیاری و همفکری استفاده می‌شود. ولایت به معنی نصرت و یاری رساندن است و ولایت به معنی به عهده گرفتن امور است. برخی گفته‌اند ولایت و ولایت مثل دلالت و دلالت است که تفاوتی از جهت معنی با یکدیگر ندارند و حقیقت آن به عهده گرفتن کار است.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص. ۸۸۵). صاحب کتاب النهایه می‌نویسد: «در بین اسماء خداوند تبارک و تعالی «ولی» دیده می‌شود، یعنی «یاور» و برخی گفته‌اند یعنی کسی که اداره امور عالم و همه خلایقی که به وی قیام و قوام دارند به عهده او است. یکی از نام‌های خداوند عزوجل «والی» است و این بدان جهت است که وی مالک همه اشیاء است و هرگونه که اراده کند، در آنها قدرت تصرف دارد. گویا واژه ولایت همواره به تدبیر و قدرت و توان تأثیرگذاری در سایر پدیده‌ها اشعار دارد و در صورتی که این مفاهیم در کسی مجتمع نباشد، اسم والی به وی اطلاق نمی‌شود» (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۵، ص. ۲۲۷). در کتاب صحاح آمده است: «ولی به معنی کنار هم قرار گرفتن و نزدیک شدن است... و هرکس کار کسی را به عهده بگیرد «ولی» وی محسوب می‌شود» (جوهری، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص. ۲۵۲۸). در معجم مقاییس اللغة نیز آمده است: «ریشه «و-ل-ی» به معنی قرب و نزدیکی است... گفته می‌شود هرکس سرپرستی کسی را به عهده بگیرد ولی او محسوب می‌شود و همه مشتقات این باب به قرب برمی‌گردد» (ابن فارس، ۱۳۶۲، ج ۶، ص. ۱۴۱). همچنین

صاحب کتاب اقرب‌الموارد می‌نویسد: «ولی الشیء و علیه ولایه و ولایه به معنای آن است که مالک کار او شد و مسئولیت آن را به عهده گرفت» (شرتونی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص. ۸۳۳).

از مجموع آنچه نقل شد، روشن می‌شود که «تصرف» در مفهوم واژه‌ی «ولایت» اخذ شده. بنابراین، تفسیر ولایت به معنای محبت، قابل پذیرش نیست؛ زیرا اگر مقصود، تنها بیان محبت قلبی بود، باید از واژه‌هایی مانند «حب» یا «ود» استفاده شود که در برابرشان واژه‌های بغض و کراهت قرار دارد. صاحب تفسیر المیزان نیز نظر مشابهی دارد و می‌نویسد: آنچه از معانی ولایت در موارد استعمالش به دست می‌آید این است که ولایت عبارت است از نحوه‌ای از قرب که باعث و مجوز نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می‌شود (طباطبایی، ۱۳۵۲، ج ۶، ص. ۱۲). ایشان در جای دیگری می‌گویند: ولایت به معنای سرپرستی و مالکیت تدبیر است و این معنایی عمومی است که در تمامی مشتقات آن جریان دارد (طباطبایی، ۱۳۵۲، ج ۱۳، ص. ۳۱۷). بنابراین، می‌توان ادعا کرد که آنچه هنگام استعمال واژه‌ی ولایت به ذهن متبادر می‌شود، نوعی تصرف و مداخله یا تصدی و به عهده گرفتن کار دیگران است و این واژه و مشتقات آن، ظهور در این معنا دارند و استفاده سایر معانی از جمله دوستی و نصرت، نیازمند قرینه است.

## ۲-۲. معنای اصطلاحی ولایت

فقیهان امامیه تعریف‌هایی برای ولایت بیان کرده‌اند. همه‌ی این تعریف‌ها ناظر به ولایت تشریعی است که مربوط به علم فقه است و در بخش بعدی توضیح داده می‌شود. در ادامه به برخی از این تعریف‌ها اشاره می‌شود: (۱) ولایت عبارت است از قدرت شرعی و قانونی که شارع آن را به صورت اصيل یا عارضی جعل نموده و به صاحب آن اجازه می‌دهد در امور دیگری، اعم از جان یا مال یا هر دو، دخالت نماید (بحرالعلوم، ۱۳۶۲، ج ۳، ص. ۲۱۰). (۲) ولایت به معنای سلطه و سلطنت بر غیر در جان، مال یا امری از امور او است (طباطبایی‌یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص. ۴۱۳). (۳) ولایت به معنای تصدی و به عهده گرفتن مسئولیت اداره امور دیگری است. نقطه مقابل آن، دشمنی (عداوت) است که به معنای تجاوز و تعدی به دیگران است (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص. ۵۵).

۴) ولایت عبارت است از در اختیار داشتن زمام امور چیزی یا زمام شخصی توسط شخص دیگری، به گونه‌ای که هر وقت بخواهد و اراده کند بتواند در آن امر یا آن شخص تصرف کند (مدنی تبریزی، ۱۴۰۶ق، صص. ۱۶-۱۷). ۵) ولایت به معنای به عهده گرفتن مصالح و منافع یک گروه یا شخص به وسیله گروه یا شخص معین دیگر است؛ بنابراین، والی کسی است که تأمین منافع و مصالح «مولی علیه» را بر عهده می‌گیرد (اراکي، ۱۳۹۲، ج ۲، ص. ۲۹۱).

با تأمل و دقت در این تعریف‌ها روشن می‌شود که شارع در بحث ولایت، حقیقت شرعیه ندارد و همان معنای لغوی ولایت (حق تدبیر و تصرف پدیدآمده در اثر نوعی قرابت) را برگزیده و براساس ملاکات احکام، آنجا که این حق، قابل جعل تشریعی بوده، به جعل آن اقدام ورزیده است. همچنین تمام این تعریف‌ها، به نوعی بر حق تصرف و مدیریت امور دیگری (اعم از جان، مال یا شئون زندگی) تأکید دارند.

## ۲-۳. معنای ولایت عرضی

ولایت عرضی در مقابل ولایت طولی قرار دارد. مراد از ولایت طولی در این پژوهش، نوعی ولایت تشریعی است که براساس جعل و نصب الهی، به صورت عمودی و سلسله مراتبی از بالا به پایین جریان می‌یابد. بدین معنا که حق تصرف و سرپرستی بر امور دیگران در مرتبه‌ی نخست از آن خداوند متعال است، سپس به پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) تفویض شده و در عصر غیبت، بنابر ادله‌ی معتبر، به فقیه جامع‌الشرایط واگذار می‌گردد. این ولایت در محدوده‌ی مصالح عامه، ناظر بر نفوس، اموال و شئون اجتماعی مکلفان بوده و ماهیتی الزام‌آور دارد.

ویژگی اصلی ولایت طولی آن است که منشأ آن نصب الهی است؛ از این رو، اطاعت از دستورات ولیّ مشروع در دایره‌ی اختیارات، بر امت واجب است و تخلف از آن معصیت محسوب می‌شود. در سطح خرد نیز ولایت پدر و جدّ پدری بر صغیر، نمونه‌ای از ولایت طولی به شمار می‌آید. در مقابل، «ولایت عرضی» به نوعی از ولایت دلالت دارد که در آن حق ولایت میان چند ولیّ به صورت هم‌عرض قرار می‌گیرد و ناظر به روابط افقی میان مؤمنان است. این ولایت، ناظر به نوعی صلاحیت و مسئولیت شرعی مشترک در حوزه امور عمومی است که نه بر مبنای سلطه‌ی یک‌طرفه، بلکه

براساس مشارکت و نظارت متقابل میان مؤمنان شکل می‌گیرد. در این نوع ولایت، تقدم و تأخر رتبی میان اشخاص وجود ندارد؛ زیرا موضوع ولایت، شخص معین نیست، بلکه امر عمومی و مصالح اجتماعی است که همه مؤمنان نسبت به آن حق و تکلیف مشترک دارند. به عبارت دیگر، ولایت عرضی یا ولایت متقابل مؤمنان، به معنای نوعی رابطه‌ی سرپرستی، هدایت و مسئولیت متقابل میان اعضای جامعه‌ی مؤمنین است که براساس اصول اسلامی، آنان را به همکاری، نظارت و حمایت از یکدیگر در امور دینی، اخلاقی و اجتماعی ملزم می‌کند. ولایتی است که همه‌ی اعضای جامعه‌ی اسلامی بر یکدیگر دارند. این ولایت، دوطرفه است و هریک از طرفین به‌صورت هم‌زمان بر دیگری ولایت دارد، برخلاف ولایت خداوند، پیامبر، امام، ولی فقیه و مؤمنان عادل که طولی است و تنها یک طرف بر دیگری ولایت دارد.

«در این نوع ولایت، هر فردی از جامعه مسئول است که مصالح و منافع افراد دیگری جامعه را تأمین و از آن دفاع کند. تکلیف امر به معروف و نهی از منکر و نیز وجوب دفاع از مسلمانان و جان و مال و عرض و وطن آنان در همین راستاست» (اراکي، ۱۳۹۲، ج ۲، ص. ۲۹۲). این به‌عهده‌گیری مسئولیت، مستلزم نوعی حق تصرف و مالکیت تدبیر است. به عبارت دیگر، ولایت عرضی یا ولایت عمومی مؤمنان به معنای این است که افراد جامعه‌ی اسلامی به‌عنوان یک کل، مسئولیت‌های اجتماعی، سیاسی و دینی خود را به‌طور مشترک به دوش می‌کشند و در مسائل اجتماعی و سیاسی دخیل هستند. در این دیدگاه، به‌طور افقی، همه‌ی مؤمنان به نوعی به یکدیگر متصل و مسئولیت‌های جمعی دارند. بنابراین، ولایت متقابل مؤمنان به معنای صرف دخالت و حضور اجتماعی نیست، بلکه به معنای صلاحیت شرعی برای تصرف، نظارت و مطالبه در حوزه امر عمومی است.

باید توجه کرد که ولایت در فقه امامیه، از حیث منشأ، همواره تشریعی و مبتنی بر جعل الهی است و از این رو، همه اقسام آن در طول ولایت الهی قرار می‌گیرند. با این حال، از حیث نحوه اعمال و ساختار رابطه ولایی، می‌توان میان ولایت خاص و ولایت عام تفکیک کرد. ولایت خاص، ناظر به ولایت‌های عمودی و یک‌سویه‌ای است که در آن‌ها، ولی دارای تقدم رتبی و اختیار تصمیم‌گیری نهایی است؛ مانند ولایت پیامبر(ص)، امام معصوم(ع) و ولی فقیه. در مقابل، ولایت عام ناظر به نوعی ولایت

متقابل و اشتراکی است که میان عموم مؤمنان برقرار می‌شود و در آن، رابطه ولایی به صورت افقی و بدون تقدم شخصی اعمال می‌گردد. در این پژوهش، از این نوع ولایت عام، با عنوان «ولایت عرضی» یاد می‌شود. بنابراین، قید «عرضی» ناظر به افقی بودن رابطه ولایی در مقام اعمال و توزیع صلاحیت‌ها میان مؤمنان است و ناظر به منشأ الهی ولایت نیست.

### ۳. دلالت آیات قرآن کریم بر ولایت عرضی

قرآن کریم، به عنوان منبع اصلی و بنیادین احکام شرعی در اسلام، نقش بی‌بدیلی در اثبات احکام شرعی از جمله ولایت عرضی ایفا می‌کند. در این بخش، دو آیه کلیدی که با عبارت «بعضهم أولیاء بعض»، به ولایت متقابل مؤمنان تصریح کرده‌اند، بررسی می‌شوند تا نشان داده شود که چگونه قرآن کریم، ولایت عرضی را به عنوان یک اصل شرعی تأیید می‌کند. این تحلیل، با تکیه بر تفاسیر معتبر شیعی و استنباط‌های فقهی، درصدد است تا پایه‌های قرآنی این مفهوم را در چارچوب فقه اجتماعی شیعه روشن سازد.

#### ۳-۱. آیه ۷۱ سوره توبه

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (توبه: ۷۱)؛ «مردان و زنان باایمان، برخی اولیای برخی‌اند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، نماز را برپا می‌دارند، زکات می‌پردازند و از خدا و رسولش اطاعت می‌کنند. به زودی خدا آنان را مورد رحمت خود قرار می‌دهد؛ زیرا خدا توانا و حکیم است».

اگرچه «فقیهان امامیه برای اثبات ولایت [مؤمنان] عادل در همه‌ی ابواب، به این آیه استدلال کرده و آن را پذیرفته‌اند» (حسینی‌مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص. ۵۸۶)، اما این آیه، ولایت را میان تمامی مؤمنان به صورت متقابل اثبات می‌کند. عموم آن از شمولیت واژه «بعض» نسبت به همه‌ی آنان و عدم اختصاص آن به گروهی خاص برداشت می‌شود. همچنین به گفته صاحب تفسیر المیزان، جمله «أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» جمله‌ای

است انشایی و امری، به صورت جمله‌ای خبری و ولایت مؤمنان را در میان خودشان جعل می‌کند (طباطبایی، ۱۳۵۲، ج ۹، ص. ۱۴۲). شهید سید محمدباقر صدر نیز تصریح می‌کند که این آیه از ولایت سخن می‌گوید و اینکه هر مؤمنی ولی مؤمن دیگر است. همچنین مراد از ولایت، عهده‌داری امور یکدیگر است؛ زیرا به دنبال آن، امر به معروف و نهی از منکر آمده است. این آیه ظهور دارد در این که ولایت، میان تمامی مؤمنان اعم از مرد و زن به صورت مساوی، سریان دارد (صدر، ۱۳۷۹، ص. ۱۶۱).

پیش‌تر بیان شد که واژه‌ی «أولیاء» در ادبیات قرآنی و فقهی به معنای نوعی سرپرستی و تصرف است، نه صرف دوستی و محبت. در نتیجه، این آیه نشان می‌دهد که مؤمنان نسبت به یکدیگر نه تنها وظایف اخلاقی، بلکه مسئولیت‌های اجتماعی و مدیریتی نیز دارند، که مبنای نظریه‌ی ولایت عرضی است. بنابراین، ولایت در جامعه‌ی اسلامی صرفاً در یک خط طولی (از ولی فقیه به مردم) خلاصه نمی‌شود، بلکه نوعی ولایت متقابل و افقی میان خود مؤمنان نیز وجود دارد. از آنجا که در فقه اسلامی، ولایت حقیقی مستلزم حق تصرف و اعمال مسئولیت است. این آیه، ولایت را بدون هیچ قید و شرطی برای همه‌ی مؤمنان (مردان و زنان) اثبات کرده و آن را مختص به طبقه‌ی حاکمان یا فقها ندانسته است. این اطلاق نشان می‌دهد که همه‌ی مؤمنان، نه تنها در قبال سرنوشت فردی خود، بلکه در قبال مدیریت جامعه‌ی اسلامی نیز مسئول‌اند.

### ۳-۱-۱. اشکال اول

برخی فقیهان (حسینی حائری، ۱۴۴۲ق، ج ۱، ص. ۳۲۴) بر این بیان اشکال کرده‌اند که اثبات ولایت متقابل با استفاده از این آیه، متوقف بر جریان اطلاق در آیه شریفه است تا ثابت شود که ولایت، تنها ولایت امر به معروف و نهی از منکر نیست، بلکه ولایت در اداره همه امور اجتماعی است؛ حال آنکه در اینجا اطلاق جاری نمی‌شود. سبب جاری نشدن اطلاق، آن است که دو راه برای اجرای اطلاق وجود دارد که هر دو با مانع مواجه است: ۱) اجرای مقدمات حکمت در واژه اولیاء: مانع جریان اطلاق از این راه، آن است که اطلاق شمولی در محمول جاری نمی‌شود؛ زیرا محمول دلالت بر صرف الوجود دارد و معنی ندارد که برای اثبات اتصاف موضوع به تمام افراد محمول، به اطلاق محمول تمسک شود (صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص. ۳۲). ۲) حذف متعلق ولایت: مانعش آن است

که حذف متعلق نه از نظر زبانی دلالت بر عموم دارد و نه موجب می شود که به وسیله مقدمات حکمت، امر حذف شده بر گسترده ترین مفهوم ممکن حمل گردد؛ زیرا مقدمات حکمت، فقط قید زائد را از مفهومی معین که در کلام وجود دارد نفی می کند، نه اینکه مفهومی را که میان معنای گسترده و محدود مردد است، در معنای گسترده معین کند. بله، هرگاه برای امر حذف شده قدر متیقنی وجود نداشته باشد و حمل نکردن آن بر اطلاق، موجب اجمال در کلام گردد، به این معنا که کلام، میان معانی متباین مردد شود، نه میان کمتر و بیشتر، عرف از حذف متعلق، اطلاق را می فهمد.

در پاسخ به مانع اول می توان گفت، جاری شدن اطلاق شمولی در محمول، از سوی برخی فقیهان مورد پذیرش واقع شده است. برای مثال، سیدعلی بهبهانی در بحث مطلق و مقید و حسینعلی منتظری در بحث ادله ولایت فقیه تصریح می کنند که فرقی میان جریان اطلاق در محمول و موضوع وجود ندارد (بهبهانی، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۸؛ منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص. ۴۵۲)؛ زیرا دلیل اطلاق، جریان مقدمات حکمت است و در جریان مقدمات حکمت تفاوتی بین موضوع و محمول نیست؛ مگر اینکه دلیلی مثل حکم عقل بر عدم امکان اطلاق در جایی وجود داشته باشد که قهراً در آنجا اصلاً مقدمات حکمت جاری نیست و به دنبال آن اطلاق هم محقق نمی شود، نه این که مقدمات جاری باشد، ولی به خاطر اینکه مطلوب مولی در محمول، صرف الوجود است، اطلاق جاری نباشد.

در پاسخ به مانع دوم نیز بیان کرده اند (حسینی حائری، ۱۴۴۲ق، ج ۱، ص. ۳۲۵) که خود حذف متعلق در عرف با اطلاق سازگار است، گویی ذکر کردن یک متعلق خاص، قیدی است که سایر متعلقات احتمالی را نفی می کند و حذف آن به معنای کنار گذاشتن قید و رو آوردن به اراده جامع میان متعلقات است. اگر چنین نبود، اساساً وجهی نداشت که در صورت نبود قدر متیقن، عرف از حذف متعلق، اطلاق را بفهمد. البته، هرگاه قرینه یا مناسبتی وجود داشته باشد که نشان دهد امر حذف شده یک متعلق خاص است و این مناسبت، از نکته ای که موجب فهم اطلاق از حذف متعلق می شود ضعیف تر نباشد، در این صورت اطلاق ثابت نمی شود. پس دو حالت دارد: نخست اینکه آن مناسبت، بر نکته فهم اطلاق غلبه می کند. در این حالت، کلام ظاهر در اراده همان متعلق خاص می شود. دوم اینکه هر دو در یک حد باشند. در این صورت، کلام

مجمل می‌گردد و همان متعلق خاص، قدر متیقن خواهد بود. اما در مورد بحث ما چنین نیست؛ زیرا ذکر امر به معروف و نهی از منکر در آیه، مناسبتی نیست که دلالت کند متعلق ولایت همان امر به معروف و نهی از منکر است، بلکه برعکس، مناسبتی وجود دارد که اطلاق را تقویت می‌کند و آن مناسبت، این است که امر به معروف و نهی از منکر بر ولایت تفریع شده است، مانند تفریع معلول بر علت و غالباً علت از دایره چیزی که بر آن تفریع شده گسترده‌تر است.

### ۳-۱-۲. اشکال دوم

برخی فقیهان اشکال کرده‌اند که استدلال به این آیه شریفه تمام نیست؛ زیرا استدلال متوقف بر این است که ولایت در آیه به معنای اولویت در تصرف (سرپرستی) باشد، نه به معنای نصرت و یاری، در حالی که واژه «ولایت» در لغت عرب به هر دو معنا می‌آید (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص. ۸۸۵). حتی اگر معنای دوم (نصرت) در اینجا ظهور نداشته باشد، دست‌کم کلام مجمل خواهد بود (حسینی حائری، ۱۴۴۲ق، ج ۱، ص. ۳۲۵).

در پاسخ می‌توان گفت که واژه‌ی «ولی» چنانکه پیشتر توضیح داده شد، از مادی «و-ل-ی» ساخته شده که به معنی نزدیکی بدون فاصله است و ولی کسی است که به تدبیر امور از دیگری احق و سزاوارتر است. به همین مناسبت، این کلمه در مورد قرب و نزدیکی به کار رفته است، اعم از قرب مکانی و قرب معنوی و باز به همین مناسبت، در مورد دوستی، یاری، تصدی امر، تسلط و معانی دیگر از این قبیل استعمال شده است؛ چراکه در همه این‌ها نوعی مباشرت و اتصال وجود دارد. پس آنچه از معانی ولایت در موارد استعمال آن به دست می‌آید، این است که ولایت عبارت است از نوعی قرب که باعث و مجوز نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می‌شود. بنابراین، اشکال مذکور وارد نیست.

صاحب کتاب العناوین الفقیه می‌نویسد: متبادر از اطلاق واژه «ولایت»، ولایت بر مال و جان است؛ پس هرگاه گفته شود: «فلان کس ولی فلان است»، از آن چنین استفاده می‌شود که اختیار امور او در مال و جانش به دست اوست، آن‌گونه که در عرف متداول است (حسینی مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص. ۵۸۶). یکی دیگر از فقیهان نیز پس از بررسی

معنای ولایت در منابع لغوی، تصریح می‌کند: «ولایت به معنای تصدی و به عهده گرفتن مسئولیت اداره امور دیگری است. نقطه مقابل آن، دشمنی (عداوت) است، یعنی تجاوز و تعدی به حقوق دیگران. پس اگر کسی در امور دیگری به نفع او دخالت کند، این ولایت است و اگر به ضرر او دخالت کند، این دشمنی است و هر دو، مصداق عمل و اقدام عملی هستند [نه صرف یک امر قلبی]. گاهی هم لفظ «ولایت» برای هرگونه تصرف و مداخله در کارهای دیگران [بدون در نظر گرفتن سود یا زیان] استفاده می‌شود» (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص. ۵۵). فقیه دیگری می‌نویسد: «معنای وضعی این ماده (ولایت)، «سلطه و حکم» است و اما سایر معانی‌ای که ذکر کرده‌اند، از مصادیق آن است؛ بنابراین، تفسیر «ولاء» به «محبت»، به تسلط محبت بر قلب و ضمیر محب اشاره دارد و تفسیر آن به «نصرت و معاونت»، به تسلط یاری‌رسان بر یاری‌شونده و اعمال حکم او بر وی اشاره دارد» (مظاهری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۳۲). حتی اگر این معنا را هم نپذیریم، نهایت این است که در معنای ولایت در آیه‌ی مذکور شک می‌کنیم و باید به قراین رجوع کنیم. باتوجه به قرائن و شواهد موجود در سیاق آیه، نمی‌توان آن را صرفاً به معنای دوستی و یاری محدود کرد؛ زیرا در ادامه‌ی آیه، افعالی مترتب بر آن ولایت شده‌اند که گویای نوعی نسبت ولایی همراه با اثرگذاری مشروع و دخالت در حیات اجتماعی است؛ نظیر «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ». افعالی چون امر به معروف و نهی از منکر در فقه اسلامی فراتر از توصیه‌ی اخلاقی صرف بوده و به نوعی صلاحیت برای دخالت محدود، مشروط و معطوف به مصلحت عمومی دلالت دارد.

اشکال: تفریع امر به معروف و نهی از منکر بر ولایت، شاهی بر اراده معنای اول نیست؛ زیرا این تفریع با معنای دوم یاری نیز سازگار است؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر، نوعی یاری و همراهی است و کسانی که یکدیگر را یاری می‌کنند، هنگامی که از یکدیگر خطا می‌بینند، با لحنی که در آن نوعی برتری یا اقتدار اخلاقی وجود دارد، یکدیگر را به کار نیک فرمان داده و از زشتی باز می‌دارند. برای تحقق عنوان «امر» و «نهی» نیز همین لحن برتری‌جویانه کافی است و صدق این دو عنوان متوقف بر وجود «مولویت» یا ادعای آن نیست (حسینی‌حائری، ۱۴۴۲، ج ۱، ص. ۳۲۵). پاسخ آن است که فقیهان شیعه (موسوی‌خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص. ۵۰۵) سه مرتبه برای این فریضه برشمرده‌اند: مرتبه قلبی، مرتبه زبانی و مرتبه عملی. بله، در برخی مراتب امر به معروف

و نهی از منکر مثل مرحله‌ی قلبی و زبانی، شاید ولایت نباشد، ولی در مرتبه‌ی عملی قطعاً تصرف هست و تصرف بدون ولایت معنا ندارد. پس اصل اشکال به کلیت آن، وارد نیست و باید تفصیل داده شود. بلکه از این بالاتر، در مراتب قلبی و زبانی نیز تصرف وجود دارد؛ زیرا از طرفی، «تصرف» به معنای هرگونه دخالت در حریم فردی دیگر است؛ اعم از مادی یا معنوی. بنابراین، نه فقط تصرف فیزیکی (مثل گرفتن مال یا بازداشتن عملی)، بلکه حتی مداخله در تصمیم، رفتار، یا آزادی اراده‌ی دیگری نیز نوعی تصرف به شمار می‌آید. از سوی دیگر، امر به معروف و نهی از منکر نیز به این معناست که فردی در رفتار دیگری دخالت می‌کند، تا او را از کاری بازدارد یا به کاری وادارد. این دخالت، حتی در مرتبه‌ی زبانی و قلبی نیز محدودکننده آزادی اراده‌ی فاعل است. به تعبیر دیگر، امر به تارک معروف می‌گوید که چه باید بکند و چه نباید بکند، یعنی در قلمرو تصمیم و اراده‌ی او تصرف می‌کند. بنابراین، در هر دو مرتبه قلبی و زبانی امر به معروف نیز نوعی تصرف مشاهده می‌شود. بنابراین، در مرتبه‌ی زبانی، صرف امر و نهی زبانی می‌تواند تصرفی در آزادی اراده و تصمیم‌گیری فرد به حساب آید؛ زیرا وقتی انسانی فرد دیگری را به انجام یا ترک کاری امر یا نهی می‌کند، به‌طور غیرمستقیم در انتخاب و آزادی او دخالت کرده است. به عبارت دیگر، حتی بدون دخالت مستقیم در مال یا جان فرد، همچنان نوعی مداخله و تصرف در آزادی عمل او به وجود می‌آید که فرد به دلیل دستور یا توصیه امر، رفتار خود را تغییر می‌دهد. در مرتبه‌ی قلبی نیز باید دقت شود که در فقه، «انکار قلبی» چنان‌که امام خمینی (ره) توضیح داده‌اند، به معنای این است که امرکننده به معروف، «عملی را انجام دهد که نشان‌دهنده بی‌زاری قلبی او از منکر باشد و با این کار، انجام کار نیک و ترک کار بد را از عامل به منکر بخواهد. این عمل درجاتی دارد: مانند بستن چشم، اخم و درهم کشیدن چهره، روی گرداندن با صورت یا بدن، و دوری کردن و ترک رفت‌وآمد با او و مانند آن» (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص. ۵۰۶). بنابراین، وقتی انکار قلبی به صورت رفتارهایی چون اخم، روی گرداندن، یا ترک رفت‌وآمد ظهور می‌یابد، امر با تغییر رابطه‌ی اجتماعی خود با فاعل منکر، بر او اثر می‌گذارد. این رفتارها، هرچند فاقد تماس فیزیکی یا اجبار مستقیم‌اند، اما در حوزه‌ی روابط اجتماعی، حیثیت و احساس تعلق فردی تأثیرگذارند. به تعبیر دقیق‌تر، شخص امر از «حق تعامل اجتماعی» خود

برای اعمال فشار اخلاقی یا روانی بر دیگری استفاده می‌کند. بنابراین، امر با رفتار خود به تارک معروف می‌گوید که چه باید بکند و چه نباید بکند، یعنی در قلمرو تصمیم و اراده‌ی او تصرف می‌کند. بدین ترتیب، سلسله‌مراتب امر به معروف از همان مرتبه‌ی نخست، گرچه با شدت متفاوت، با نوعی تصرف در ساحت‌های مختلف وجودی انسان (از اراده و احساس تا جسم و مال) همراه است و تفاوت مراتب، تنها در شدت و نوع تصرف است، نه در اصل آن.

شرط اثرگذاری (احتمال تأثیر) برای وجوب امر به معروف، یکی از قرائن قوی بر این است که شارع مقدس، امر به معروف و نهی از منکر را متضمن نوعی تصرف در دیگری می‌داند. توضیح مطلب آن است که از جمله شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر در فقه اسلامی، احتمال تأثیر در مخاطب است. فقیهان تصریح کرده‌اند که اگر امر بداند یا اطمینان (گمان نزدیک به علم) داشته باشد که گفتار یا عمل او در طرف مقابل هیچ‌گونه اثر اصلاحی نخواهد داشت، تکلیف از او ساقط می‌شود (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص. ۴۹۵). از این رو، وجوب امر به معروف متوقف بر این است که امر بتواند با امر کردن، در عرصه‌ی رفتار دیگری مداخله‌ی مؤثر داشته باشد. این مداخله، در تحلیل فقهی، همان «تصرف در دیگری» است؛ زیرا به واسطه‌ی آن، امر در قلمرو آزادی عملی و رفتاری طرف مقابل نفوذ می‌کند و مسیر کنش او را تغییر می‌دهد. اگر فرض شود که امر به معروف، صرفاً تذکر یا بیان حکم شرعی است، وجود شرط «احتمال تأثیر» بی‌وجه خواهد بود؛ زیرا در مقام اعلام صرف، تأثیر یا عدم تأثیر در مکلف، نقشی در وجوب ندارد. در حالی که شارع، وجوب را مشروط به اثرگذاری دانسته و این بدان معناست که کنش آمرانه، باید متضمن توانایی تأثیرگذاری واقعی در دیگری باشد. این تأثیر، بدون نوعی مداخله در حیطه‌ی اراده یا رفتار او ممکن نیست. بنابراین، از منظر تحلیلی و فقهی، شرط «احتمال تأثیر» خود شاهدی بر این است که امر به معروف و نهی از منکر، در ذات خویش، عملی تصرف‌محور است. شارع با وضع این شرط، تصرف در دیگری را در حدود تأثیرگذاری مشروع، مفروض گرفته و تنها در صورت احتمال وقوع چنین تصرفی، وجوب را برقرار ساخته است.

## ۳-۱-۳. اشکال سوم

ممکن است گفته شود که ولایت در قرآن کریم، اختصاص به مؤمنان ندارد، بلکه در افراد هر صنفی حتی کافران نیز مشهود است. انسان‌ها با وجود تفاوت‌های مذهبی، فرهنگی و اعتقادی، دارای نیازها، اهداف و ویژگی‌های انسانی مشابهی هستند که می‌تواند به ایجاد روابط و ولایت بین آن‌ها منجر شود. این ارتباط و ولایت می‌تواند حتی بین کافران نیز وجود داشته باشد؛ همان‌طور که در آیه‌های «وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (جاثیه: ۱۹) و «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (انفال: ۷۳) به آن تصریح شده است.

پاسخ: وجود یا عدم وجود نوعی ولایت اجتماعی میان کفار، اساساً خارج از دایره‌ی بحث ماست؛ زیرا موضوع این پژوهش فقهی، در قلمرو زندگی اجتماعی مؤمنان تعریف می‌شود و بحث زندگی اجتماعی کافران و روابط آن‌ها با یکدیگر، تخصصاً از بحث ما خارج است. آنچه در فقه امامیه اهمیت دارد و مورد بحث قرار گرفته، ولایت مؤمن بر مؤمن و نفی ولایت کافر بر مؤمن است. همین تفکیک در سایر اقسام ولایت نیز وجود دارد؛ مثلاً در ولایت پدر بر فرزند، آنچه محل بحث فقهی است، اثبات ولایت پدر مؤمن بر فرزند مؤمن و نفی ولایت پدر کافر بر فرزند مؤمن است، نه ولایت پدر کافر بر فرزند کافر. در ولایت سیاسی نیز فقه امامیه تنها از ولایت حاکم مسلمان بر مسلمانان و نفی ولایت حاکم کافر بر حاکم مسلمان سخن می‌گوید و ولایت حاکم کافر بر مردم کافر را خارج از موضوع خود می‌داند. بنابراین، وجود نوعی رابطه یا ولایت میان کفار، اگر هم پذیرفته شود، نه دلالتی بر تضعیف نظریه‌ی ولایت عرضی مؤمنان دارد و نه از قلمرو بحث فقهی این پژوهش محسوب می‌شود.

پاسخ دیگری که به این اشکال می‌توان داد این است که بین ولایت مؤمنان و کافران، تفاوت‌های مهمی وجود دارد: الف) از حیث منشأ: ولایت کفار و ظالمان، ولایتی طبیعی و مبتنی بر اشتراک منافع دنیوی است. قرآن آن را به عنوان واقعیت اجتماعی توصیف می‌کند، نه یک امر مشروع یا مورد تأیید. در مقابل، ولایت عرضی مؤمنان ریشه در ایمان دارد و منشأ آن ایمان به خدا، شریعت و ولایت الهی است. بنابراین، مراد از ولایت کافران نسبت به یکدیگر که در برخی آیات آمده است، مانند «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَى

اولیاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»، سرپرستی ظاهری در امور دنیایی است؛ نه ولای قرب، محبت یا نصرت. ولایت آن‌ها نسبت به یکدیگر، مانند ولایت آتش بر هیزم است و آتش، مولا و ولیّ بدی است، چون مولا علیه خود را می‌رنجاند و از میان می‌برد. «پس در حقیقت در درون این سرپرستی، دشمنی نهاده شده که در قیامت ظهور می‌کند: الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ». عداوت نشانه‌ی تعدی، تجاوز و دوری است، در حالی که حقیقت ولایت، نزدیکی است و این فضیلت اساساً در میان کافران و منافقان وجود ندارد و آن‌ها از یکدیگر دورند، چون دشمن هم‌اند؛ از این رو، در جهنم یکدیگر را لعنت می‌کنند: «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا». دشمنی و لعن متقابل، با ولایت یکجا جمع نمی‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۹۸، ج ۳۴، ص. ۴۹۶). ب) از حیث ماهیت: ولایت کفار صرفاً «همبستگی اجتماعی» است، اما ولایت عرضی مؤمنان ولایتی تشریعی-تکلیفی است، یعنی نوعی تعهد دینی برای یاری، نظارت و مشارکت در امر امت اسلامی. براساس آیه «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (توبه: ۷۱)، این ولایت نه صرفاً رابطه‌ای عاطفی یا سیاسی، بلکه مبتنی بر وظیفه‌ی شرعی است. ج) از حیث غایت: ولایت کفار غایت آن حفظ قدرت و منافع دنیوی است، در حالی که ولایت مؤمنان در راستای اقامه‌ی حق، عدالت و هدایت جامعه است. ولایتی که مؤمنان بر یکدیگر دارند، به دلیل وجود جهت‌گیری آن‌ها به سمت نیکی، تقوا و همیاری، در راستای اصول اخلاقی و دینی است. این در حالی است که در کافران، این ویژگی ممکن است وجود نداشته باشد و روابط آن‌ها بیشتر بر پایه منافع شخصی یا حتی ظلم باشد. به عبارت دیگر، هدف ولایت در مؤمنان به سمت ایجاد دوستی و محبت بر اساس اصول دین و هدایت در مسیر الهی است، در حالی که در میان کافران می‌تواند به نفع مادیات یا سلطه‌گری باشد. آن ولایتی که در این آیه مدنظر است، ولایت در مسیر اجرای دستورات الهی است. چنانکه از ادامه‌ی آیه مشخص می‌شود؛ زیرا خداوند امر به معروف و نهی از منکر، اقامه‌ی نماز، پرداخت زکات و درنهایت، اطاعت از خدا و رسولش را بر این ولایت مترتب می‌کند. این‌ها همگی نشان می‌دهد این ولایت در راستای اجرای دستورات خداوند و رسول اوست. د) از حیث مشروعیت: در فقه امامیه، هیچ ولایتی بدون جعل الهی مشروع نیست. از این رو، ولایت کفار بر یکدیگر، گرچه واقع دارد، فاقد مشروعیت شرعی است و در

زمره‌ی ولایت‌های باطل یا طاغوتی است. چنانچه خداوند می‌فرماید: «والَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» (بقره: ۲۵۷)، اما ولایت عرضی مؤمنان، چون در طول ولایت الهی و در جهت اجرای اراده‌ی شرع قرار دارد، ولایت مشروع محسوب می‌شود.

### ۳-۲. آیه ۷۲ سوره انفال

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا» (انفال: ۷۲)؛ «کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و با مال‌ها و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کردند و کسانی که پناه دادند و یاری کردند، آن‌ها بر یکدیگر ولایت دارند. اما کسانی که ایمان آوردند و هجرت نکردند، هیچ گونه ولایتی با آن‌ها ندارید تا هجرت کنند».

آیه فوق، همانند آیه ۷۱ سوره توبه، ولایت متقابل میان مؤمنان را اثبات می‌کند، اما با تأکید بر دو دسته‌ی مهاجران و انصار. به‌کارگیری عبارت «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» نشان می‌دهد که این ولایت، ارتباطی دوسویه و متقابل است، نه یک‌طرفه از حاکم به مردم. خداوند پس از بیان ولایت میان مؤمنان، از مفاهیمی همچون هجرت، جهاد، حمایت و نصرت یاد می‌کند. این‌ها نمونه‌هایی از تعهد عملی مؤمنان دارای ولایت به جامعه‌ی اسلامی است. این امر نشان می‌دهد که ولایت، صرفاً یک رابطه‌ی عاطفی یا اعتقادی نیست، بلکه با وظایف اجتماعی و مسئولیت‌های عملی گره خورده است. همچنین نشان می‌دهد که ولایت عرضی صرفاً حق نوعی تصرف و امر و نهی نسبت به دیگران را ایجاد نمی‌کند، بلکه تکلیف نصرت و یاری دیگران را هم بر دوش مؤمنان قرار می‌دهد. از منظر حقوقی نیز در همه مواردی که حق را در مورد امور اجتماعی و روابط میان انسان‌ها به کار می‌بریم، حق و تکلیف همراه و ملازم یکدیگرند، یعنی همراه با جعل و اثبات حقی برای یک نفر، تکلیفی نیز برای خود او یا دیگران اثبات می‌شود. بنابراین، همراهی و ملازمت مزبور به دو صورت قابل تصویر است: نخست، ملازمت حق هر کس با تکلیف دیگران و دوم، ملازمت حق هر کس با تکلیف خودش (دانش‌پژوه، ۱۳۹۸، ص. ۳۵).

اگرچه برخی مفسران، ولایت را در این آیه، مقید به ولایت نصرت یا ولایت ارث یا ولایت امان کرده‌اند (طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص. ۸۶۲)، اما چنانکه برخی دیگر تصریح کرده‌اند، آیه اطلاق دارد و هیچ قرینه‌ای بر این تقييد وجود ندارد (طباطبایی، ۱۳۵۲، ج ۹، ص. ۱۴۱).

### ۳-۲-۱. اشکال اول

برخی مفسران تصریح کرده‌اند مراد از «هاجروا» مهاجران و مراد از «آووا و نصروا» انصار هستند (طوسی، بی‌تا، ج ۵، ص. ۱۶۲)، حال آنکه در استدلال ارائه‌شده، این ولایت خاص را به همه مؤمنان در همه اعصار تعمیم داده است و این برخلاف شأن نزول آیات است. همچنین خود آیه در ادامه می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا». این بخش نشان می‌دهد که شرط بهره‌مندی کامل از این ولایت متقابل، انجام تکلیف هجرت در آن شرایط خاص بوده است.

پاسخ این است که از جمله قواعد اصولی که مشهور اصولیان پذیرفته‌اند، قاعده‌ی «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المحل» است که تحت عبارات مختلفی ذکر شده است (میرزای قمی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص. ۱۳۹). براساس این قاعده، اگر در مورد سببی خاص، حکمی به صورت عام یا مطلق وارد شود، حکم به اعتبار عموم لفظ یا اطلاق آن به مواردی غیر از سبب تعمیم می‌یابد. مستند و مبنای قاعده فوق، ظهور لفظ در عموم و اطلاق است و ظهور نیز حجت عقلایی و عرفی است (وحیدالبهبهانی، ۱۴۱۵ق، ص. ۱۹۶). در این آیه، اگرچه سبب نزول، رابطه مهاجران و انصار است، اما خطاب به صورت عام آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا... وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا». طبق قاعده‌ی مذکور، این خطاب، الگوی رابطه بین مؤمنان را نشان می‌دهد، نه اینکه فقط مختص آن دو گروه باشد. به عبارت دیگر، آیه درصدد بیان یک اصل کلی در روابط مؤمنان است و مهاجران و انصار مصداق اتم و بالفعل ولایت اجتماعی در آن مقطع‌اند. به عبارت دیگر، شأن نزول این آیه اگرچه مربوط به مسئله غنائم و رابطه مهاجران و انصار است، اما علت نزول آن می‌تواند، تشریح یک قانون کلی در روابط اجتماعی مؤمنان باشد، اما در مورد مسأله هجرت در آیه‌ی شریفه باید دقت کرد که در روایات، «هجرت» تنها به مهاجرت از مکه به مدینه محدود نمی‌شود؛ زیرا بعد از سیطره‌ی اسلام

بر جزیره العرب، دیگر لزومی نداشت کسانی که در مناطق دیگر ایمان پیدا آورده‌اند، به‌سوی پیامبر (ص) بشتابند، چنان‌که رسول خدا (ص) فرمود: بعد از فتح مکه دیگر هجرت واجب نیست (حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۲۳، ص ۲۱۷). در عین حال، هجرت به مفهوم دیگری که در واقع روح همان هجرت نخستین است، پایدار ماند. بنابراین، امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: «هجرت بر همان وضع نخستین خود باقی است» (شریف‌رضی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۷۹).

در برخی روایات، هجرت به ترک گناه تفسیر شده است. رسول خدا (ص) در روایتی می‌فرماید: «مهاجر کسی است که بدی‌ها را کنار گذارد و حرام خدا را ترک کند» (حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۲، ص ۲۷۸). همچنین امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: «کسی می‌گوید مهاجرت کردم، در حالی که مهاجرت واقعی نکرده است، مهاجران [واقعی] آن‌ها هستند که از گناهان هجرت کنند و مرتکب آن نشوند» (ثقفی، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۵۰۱). بنابراین، با تعمیم معنای هجرت، شرط «حَتَّى يَهَاجِرُوا» می‌تواند به معنای انجام تکلیف لازم برای پیوستن به جامعه ایمانی (ازجمله ترک محرمات، انجام واجبات، و تلاش برای اصلاح خود و جامعه) باشد. بر این اساس، هر مؤمنی که این «هجرت معنوی» را انجام دهد، در دایره این ولایت متقابل قرار می‌گیرد.

### ۳-۲-۲. اشکال دوم

شاید اشکال شود که اگرچه مفهوم آیه این است که بین تمام مؤمنان ولایت متقابل برقرار است، اما این ولایت به‌طور طبیعی در میان برخی از مؤمنان عادل، قوی‌تر و برجسته‌تر است. در حقیقت، این آیه به‌طور ضمنی بر نوعی ولایت افزوده و ویژه برای مؤمنان عادل دلالت دارد؛ زیرا ریشه و منشأ این ولایت در آن‌ها قوی‌تر و عمیق‌تر از دیگران است. از این رو، به‌طور طبیعی به تقدّم آنان از نظر این ولایت بر دیگران حکم کرده می‌شود. در نتیجه، این آیه تنها ولایت مؤمنان عادل را ثابت می‌کند و ولایت همه‌ی مؤمنان بر یکدیگر را ثابت نمی‌کند.

پاسخ: آیه‌ی شریفه به‌صورت مطلق می‌فرماید: همه‌ی مؤمنان نسبت به یکدیگر ولایت دارند؛ زیرا تعبیر «بعضهم» در این آیه شامل همه مؤمنان است و آیه هیچ قیدی در مورد عدالت ذکر نکرده است. اگر مقصود، فقط مؤمنان عادل بودند، باید قیدی در

آیه وجود می داشت که ولایت را محدود به آنان کند. این اطلاق نشان می دهد که اصل ولایت برای همه ی مؤمنان ثابت است. نهایت آنکه این آیه در بطن خود می تواند، دلالت بر ولایت قوی تر مؤمنان عادل داشته باشد، اما این به معنای نفی ولایت عمومی دیگر مؤمنان نیست. به عبارت دیگر، تفاوت در شدت و مراتب است، نه در اصل ولایت. باید دقت کرد که اگرچه کلمه ی «بعض» به تنهایی به معنای «جزء» است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص. ۱۳۴) و معمولاً در زبان فارسی به «برخی» ترجمه می شود، اما تعبیری چون «بعضکم بعضاً»، «بعضهم من بعض» و «بعضهم اولیاء بعض» که از سه بخش (بعض - ضمیر متصل - بعض) تشکیل شده اند، اصطلاحی خاص در زبان عربی به شمار می روند.

از نظر برخی پژوهشگران زبان قرآن، «این تعبیر، مفهوم «یکدیگر/همدیگر» را در زبان عربی می رساند و ترجمه لفظ به لفظ آن در زبان فارسی یا هر زبان دیگری نادرست است. برای بیان مفهوم و معنای «یکدیگر/همدیگر»، هیچ تعبیر مستقلاً در زبان عربی نداریم، حال آنکه این مفهوم از تعبیر کلیدی و پایه در تمام زبان ها به شمار می آید» (کریمی نیا، ۱۳۸۳، صص. ۱۰-۱۱). برخی پژوهشگران اطلاق این سخن را نپذیرفته اند، اما تأکید کرده اند که غالباً هرگاه بعض اول، فاعل یا مفعول قرار گیرد و یا بعد از افعال «فَضَّلَ» و «رَفَعْنَا» و امثال آن استعمال شود و بعض دوم، بعد از کلمات «فوق» و «علی» و امثال آن به کار رود، تعبیر «یکدیگر» نادرست است، اما مواردی که به صورت جمله اسمیه، مبتدا و خبر، مضاف و مضاف الیه دیده می شود، تعبیر «یکدیگر» صحیح به نظر می رسد، مانند: «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (طالقانی، ۱۳۸۴، ص. ۲۲). بنابراین، استفاده از این تعبیر در آیه ی محل بحث، به معنای اختصاص ولایت به گروه خاصی از مؤمنان نیست، بلکه همه ی آن ها را شامل می شود.

#### ۴. رابطه ی ولایت عرضی و طولی

باید توجه کرد که پذیرش ولایت عرضی به این معنا نیست که مؤمنان بر ولیّ مشروع حکومت کنند، یا اینکه نظامی موازی با ولایت فقیه شکل بگیرد، بلکه ولایت عرضی مؤمنان در چارچوب نظام دینی و تحت اشراف ولیّ مشروع معنا پیدا می کند. این نظریه، مکمل ولایت ولیّ مشروع است و ابزاری برای تقویت حضور مردمی در فرآیند

اجرای احکام اسلامی و جلوگیری از استبداد و انحراف قدرت محسوب می‌شود. در واقع، ولایت طولی (ولایت امام یا نمایان ایشان) همچنان جایگاه برتر و نهایی را دارد و ولایت عرضی، ذیل آن و در راستای تقویت آن عمل می‌کند.

ولایت عرضی نه تنها جایگاه ولی فقیه را تهدید نمی‌کند، بلکه آن را مستحکم‌تر می‌سازد؛ زیرا این نظریه بر مسئولیت جمعی مؤمنان در حفظ ارزش‌های اسلامی و نظارت بر عملکرد حکومت اسلامی تأکید دارد. در نتیجه، این ولایت، نوعی بازوی اجرایی و نظارتی برای حاکم اسلامی است که از طریق آن، جامعه‌ی ایمانی می‌تواند در مقابله با انحرافات احتمالی در حکومت، نقش ایفا کند. چنانکه یکی از کارکردهای مهم ولایت عرضی، مشارکت عمومی مؤمنان در اداره‌ی جامعه و جلوگیری از تمرکز قدرت در دست یک گروه خاص است. بر این اساس، مؤمنان نه به عنوان حاکمان مستقل، بلکه به عنوان ناظران و مشارکت‌کنندگان در فرآیند تحقق عدالت و ارزش‌های اسلامی نقش دارند. در نتیجه، ولایت عرضی بیشتر جنبه‌ی تکلیف‌محور دارد تا حق‌محور و هدف آن، تحقق عدالت اجتماعی و پیشگیری از استبداد در حکومت اسلامی است. بنابراین، این ولایت، نه یک تهدید، بلکه یک فرصت برای تحکیم پایه‌های حاکمیت اسلامی است.

### نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف واکاوی دلالت فقهی آیات ۷۱ سوره توبه و ۷۲ سوره انفال، به تبیین نظریه‌ی ولایت عرضی یا ولایت متقابل مؤمنان پرداخت. در حالی که ادبیات فقهی سنتی عمدتاً بر ولایت‌های طولی و عمودی متمرکز بوده است. این تحقیق توانست با نگاهی به «فقه اجتماعی»، مبنایی شرعی برای مسئولیت‌پذیری متقابل آحاد جامعه‌ی اسلامی استخراج کند. یافته‌های کلیدی این پژوهش در محورهای ذیل خلاصه می‌شود:

(۱) اثبات ماهیت فقهی و تصرف‌محور ولایت مؤمنان: تحلیل لغوی و تفسیری واژه «اولیاء» در آیات مورد بحث نشان داد که این تعبیر، فراتر از پیوندهای عاطفی، دوستی و یا نصرت صرف است. ولایت در این سیاق به معنای حق تصرف، صلاحیت شرعی و مالکیت تدبیر در امور عمومی است. این پژوهش اثبات کرد که شارع مقدس با جعل

این ولایت، نوعی سرپرستی متقابل را میان مؤمنان امضا کرده است که بر اساس آن، هر مؤمن نسبت به سرنوشت دینی و اجتماعی دیگران دارای حق و تکلیف شرعی است.

۲) تبیین نظریه ولایت عرضی به عنوان مکمل ولایت طولی: یکی از دستاوردهای این تحقیق، تفکیک میان ساختار اعمال ولایت بود. در حالی که ولایت طولی رابطه‌ای یک‌سویه دارد، ولایت عرضی رابطه‌ای افقی، دوسویه و هم‌عرض است. این ولایت نه تنها با ولایت‌های عالیه (مانند ولایت فقیه) تعارضی ندارد، بلکه به عنوان بازوی اجرایی و نظارتی نظام اسلامی عمل می‌کند. در واقع، ولایت عرضی با توزیع مسئولیت میان آحاد جامعه، مانع از تمرکز قدرت و شکل‌گیری استبداد شده و مشارکت فعال مردم در اصلاح امور را از یک توصیه اخلاقی به یک ضرورت فقهی ارتقا می‌دهد.

۳) پاسخ به اشکالات ناظر به ولایت عرضی: نوآوری دیگر این پژوهش در پاسخگویی به شبهاتی بود که دلالت آیات بر ولایت را مخدوش می‌ساخت. در این میان، تحقیق حاضر نشان داد که حتی مراتب زبانی و قلبی امر به معروف، نوعی تصرف در اراده و آزادی دیگری است که مشروعیت آن تنها از طریق علقه ولایی قابل تبیین است. بنابراین، ذکر امر به معروف پس از بیان ولایت در آیه، از باب ترتب اثر بر مؤثر است. همچنین با تمسک به اطلاق آیه از ناحیه موضوع و محمول، ثابت شد که اولاً، این ولایت مختص به نخبگان یا عادلان نیست، بلکه اصالت ولایت برای همه‌ی مؤمنان (زن و مرد) ثابت است و در صورت پذیرش تفاوت، تنها در مراتب و شدت آن است. دوماً، این ولایت اختصاصی به امر به معروف ندارد و سرپرستی را نیز در برمی‌گیرد. همچنین پژوهش حاضر با تفکیک میان ولایت مؤمنان و آنچه در مورد کفار مطرح شده، نشان داد که ولایت در جامعه اسلامی دارای منشأ تشریعی-الهی، ماهیت تکلیفی و غایت هدایتی است، در حالی که پیوندهای جوامع غیرایمانی بر مدار منافع مادی و اضطراب اجتماعی می‌چرخد، ولایت عرضی مؤمنان بر مدار اقامه حق و نصرت دین استوار است.

۴) آثار عملی در فقه اجتماعی: نتایج این تحقیق راه را برای استنباط احکام جدید در حوزه نظارت عمومی، حقوق شهروندی ایمانی و مشارکت سیاسی هموار می‌کند. براساس این نظریه، نظارت بر کارگزاران و مداخله در امور عمومی برای اصلاح جامعه،

نه تنها حق مؤمنان، بلکه تکلیف ولایی آنان است که از منصب الهی «ولایت عرضی» نشأت می‌گیرد.

آیات ۷۱ سوره توبه و ۷۲ سوره انفال، منشوری از نظم اجتماعی اسلام را ارائه می‌دهند که در آن «فرد» در عین حفظ هویت خود، در پیوندی اندام‌وار و ولایی با جامعه و حاکم جامعه‌ی اسلامی قرار دارد. ولایت عرضی باعث تقویت ولایت طولی می‌شود و نوعی بازوی اجرایی و نظارتی برای حاکم اسلامی است. نظریه ولایت عرضی، با ارائه تبیینی فقهی از این پیوند، خلأ میان اخلاق اجتماعی و فقه سیاسی را پر کرده و ساختاری منسجم برای تحقق جامعه‌ی مردم‌سالار دینی فراهم می‌آورد که در آن همگان «ساعی» در اصلاح و «مسئول» در برابر انحرافات هستند. اگر جامعه‌ی اسلامی را به کشتی تشبیه کنیم، ولایت طولی به منزله ناخدا و سیستم هدایت اصلی است که مسیر کلی را تعیین می‌کند، اما «ولایت عرضی» به منزله مسئولیت متقابل تمام سرنشینان است که براساس آن، هر فرد نه تنها موظف به حفظ جایگاه خویش است، بلکه حق و تکلیف دارد تا از آسیب دیدن هر گوشه‌ای از کشتی توسط دیگران جلوگیری کند، چراکه سرنوشت همه آن‌ها به واسطه یک علقه قانونی و ایمانی به هم گره خورده است.

#### یادداشت‌ها

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان توزیع قدرت سیاسی در فقه امامیه با تأکید بر عناصر ولایت طولی و ولایت عرضی با راهنمایی دکتر اصغر آقا مهدوی و مشاوره دکتر سیدمجتبی عزیزی و دکتر احمدعلی قانع است.

#### کتابنامه:

- (۱) قرآن کریم.
- (۲) ابن فارس، احمد بن فارس (۱۳۶۲). معجم مقاییس اللغة. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات.
- (۳) ابن اثیر، محمد بن مبارک (۱۳۶۷). النهایة فی غریب الحدیث و الأثر. قم: اسماعیلیان.
- (۴) اراکی، محسن (۱۳۹۲). فقه نظام سیاسی اسلام. قم: نشر معارف.
- (۵) بحر العلوم، محمد بن محمد تقی (۱۳۶۲). بلغة الفقیه: مجموعه بحوث و رسائل و قواعد فقهیه. تهران: مکتبه الصادق (علیه السلام).

- (۶) بهبهانی، سیدعلی (بی تا). مقالات حول مباحث الألفاظ. تهران: مکتبه البوذرجمهری (المصطفوی).
- (۷) ثقفی، ابراهیم بن محمد (۱۳۹۵). الغارات. تهران: انجمن آثار ملی.
- (۸) جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۸). تفسیر تسنیم. قم: مرکز نشر اسراء.
- (۹) جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۴ق). الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه. بیروت: دار العلم للملایین.
- (۱۰) حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق). وسائل الشیعه. قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
- (۱۱) حسینی حائری، سیدکاظم (۱۴۴۲ق). دراسات فقهیه. قم: دار الرسالة.
- (۱۲) حسینی مراغی، عبدالفتاح بن علی (۱۴۱۷ق). العناوین الفقهیه. قم: جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیه بقم. مؤسسه النشر الإسلامی.
- (۱۳) دادسرشت، محمد و مقیسه، نفیسه (۱۴۰۳). درآمدی بر نظریه قرآنی ولایت اجتماعی. مطالعات فرهنگي قرآن، ۱(۲)، ۲۱۵-۲۴۶.
- (۱۴) دانش پزوه، مصطفی (۱۳۹۸). فلسفه حقوق. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره).
- (۱۵) راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). مفردات الفاظ القرآن. بیروت: دار الشامیه.
- (۱۶) شرتونی، سعید (۱۳۷۴). أقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد. تهران: منظمه الاوقاف و الشؤون الخیریة. دار الأسوة للطباعة و النشر.
- (۱۷) شریف رضی، محمد بن حسین (۱۴۰۷ق). نهج البلاغه (صبحی صالح، محقق). قم: مؤسسه دارالهجره.
- (۱۸) شمالي، محمدعلی (۱۳۸۸). واکاوی «ولایت» و ابعاد اجتماعی آن. الاهیات اجتماعی، ۱(۱)، ۹۳-۱۲۰.
- (۱۹) صدر، سید محمدباقر (۱۳۷۹). الإسلام يقود الحياه - المدرسه الإسلامیه - رسالتنا. قم: مرکز الأبحاث و الدراسات الإسلامیه للشهید الصدر.
- (۲۰) صدر، محمدباقر (۱۴۰۸ق). بحوث فی شرح العروة الوثقی. قم: مجمع الشهید آیة الله الصدر العلمی.
- (۲۱) طالقانی، سید عبدالوهاب (۱۳۸۴). تأملی در ترجمه کاربردهای مختلف «بعضکم بعضا». ترجمان وحی، ۹(۱۸)، ۱۹-۲۴.



- (۲۲) طباطبایی، محمدحسین (۱۳۵۲). *المیزان فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- (۲۳) طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۲۱ق). *العروة الوثقی*. قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة بقم. مؤسسه النشر الإسلامی.
- (۲۴) طبرسی، فضل بن محمد (۱۴۰۸ق). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالمعرفه.
- (۲۵) طوسی، محمد بن حسن (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. لبنان: دار إحياء التراث العربی.
- (۲۶) کریمی نیا، مرتضی (۱۳۸۳). *درنگی در ترجمه چند واژه و اصطلاح قرآنی*. ترجمان وحی، ۸(۱۶)، ۳۰-۴.
- (۲۷) مدنی تبریزی، یوسف (۱۴۰۶ق). *الإرشاد الی ولاية الفقیه*. قم: مطبعة العلمیة.
- (۲۸) مظاهری، حسین (۱۳۸۶). *فقه الولاية و الحكومة الإسلامیة*. قم: مؤسسه الزهراء علیها السلام الثقافیة الدراسیة.
- (۲۹) منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ق). *دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة*. قم: المركز العالمی للدراسات الاسلامیة.
- (۳۰) موسوی خمینی، سید روح الله (۱۳۷۹). *تحریر الوسيلة*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- (۳۱) میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن (۱۴۳۰ق). *القوانین المحکمة فی الأصول*. قم: إحياء الكتب الإسلامیة.
- (۳۲) وحیدالبهبهانی، محمدباقر بن محمد اکمل (۱۴۱۵ق). *الفوائد الحائریة*. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- (۳۳) نباتیان، محمداسماعیل (۱۳۹۶). *شبکه ولاء؛ طرحی از الگوی جامعه قرآنی از منظر آیت الله محمد مهدی آصفی*. علوم سیاسی، ۲۰(۷۷)، ۲۹-۷.

#### References:

- 1) *The Holy Qur'an* [In Arabic].
- 2) Araki, M. (2013). *Fiqh of the Islamic political system*. Qom: Nashr-e Ma'arif [In Persian].
- 3) Bahbahani, S. A. (n.d.). *Essays on the topics of words*. Tehran: Maktabat al-Budharhimi (al-Mustafawi) [In Arabic].
- 4) Buhralulum, M. M. T. (1982). *Bulghat al-faqih: a collection of jurisprudential researches, treatises and rules*. Tehran: Maktabat al-Sadiq [In Arabic].

- 5) Dadseresht, M., & Maqiseh, N. (2023). *An introduction to the Quranic theory of social guardianship*. Cultural Studies of the Quran, 1(2), 215–246 [In Persian].
- 6) Daneshpazhuh, M. (2019). *Philosophy of law*. Qom: Institute for Imam Khomeini Education and Research [In Persian].
- 7) Hurr Amili, M. H. (1995). *Wasail al-Shi'a*. Qom: Mu'assasat Al al-Bayt li-Ihya' al-Turath [In Arabic].
- 8) Husayni Ha'iri, S. K. (2020). *Dirāsāt fiqhiyya*. Qom: Dar al-Risala [In Arabic].
- 9) Husayni Maraghi, A. (1996). *al-Unawin al-fiqhiyya*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islami [In Arabic].
- 10) Ibn Athir, M. M. (1986). *al-Nihaya fi gharib al-hadith wa al-athar*. Qom: Isma'iliyan [In Arabic].
- 11) Ibn Faris, A. F. (1982). *Mu'jam Maqayis al-Lugha*. Qom: Islamic Propagation Office [In Arabic].
- 12) Javadi Amuli, A. (2019). *Tafsir Tasnim*. Qom: Asra Publishing Center [In Persian].
- 13) Jawhari, I. H. (1983). *al-Sihah: Taj al-Lugha wa Sihah al-Arabiyya*. Beirut: Dar al-Ilm li-l-Malayin [In Arabic].
- 14) Karimi Niya, M. (2004). *A reflection on the translation of some Quranic words and terms*. Tarjuman-i Wahy, 8(16), 4–30 [In Persian].
- 15) Madani Tabrizi, Y. (1985). *al-Irshad ila wilayat al-faqih*. Qom: Matba'at al-Ilmiyya [In Arabic].
- 16) Mirza-yi Qummi, A. Q. (2009). *al-Qawanin al-muhkama fi al-usul*. Qom: Ihyā' al-Kutub al-Islamiyya [In Arabic].
- 17) Muntaziri, H. A. (1988). *Dirasat fi wilayat al-faqih wa fiqh al-dawla al-Islamiyya*. Qom: al-Markaz al-Alami li-l-Dirasat al-Islamiyya [In Arabic].
- 18) Musavi Khumeini (Musavi) S. R. (2000). *Tahrir al-Wasila*. Tehran: Imam Khomeini Publication Office [In Persian].
- 19) Muzahiri, H. (2007). *Fiqh of guardianship and Islamic government*. Qom: al-Zahra' Foundation [In Persian].
- 20) Nabatiyan, M. I. (2017). *Network of guardianship; a proposal for the model of the Quranic society from the viewpoint of Ayatollah Muhammad Mahdi Asifi*. Political Science, 20(77), 7–29 [In Persian].
- 21) Raghib Isfahani, H. M. (1991). *Mufradat al-faz al-Qur'an*. Beirut: Dar al-Shamiyya [In Arabic].
- 22) Sadr, M. B. (1987). *Buhuth fi sharh al-Urwa al-Wuthqa*. Qom: Majma' al-Shahid Ayat Allah al-Sadr al-Ilmi [In Arabic].



- 23) Sadr, M. B. (2019). *Islam leads life – the Islamic school – our mission*. Qom: Markaz al-Abhath wa al-Dirasat al-Islamiyya li-l-Shahid al-Sadr [In Arabic].
- 24) Shartuni, S. (1995). *Aqrab al-mawarid fi fushha*. Tehran: Dar al-Aswa [In Arabic].
- 25) Sharif Radi, M. H. (1986). *Nahj al-Balagha* (S. Salih, Ed.). Qom: Maktabat Dar al-Hijra [In Arabic].
- 26) Shumali, M. A. (2009). *An examination of “guardianship” and its social dimensions*. *Ilahiyyat-i Ijtimai*, 1(1), 93–120 [In Persian].
- 27) Tabataba’i, M. H. (1973). *al-Mizan fi tafsir al-Qur’an*. Beirut: Mu’assasat al-A’lami li-l-Matbu’at [In Arabic].
- 28) Tabataba’i Yazdi, S. M. K. (2000). *al-‘Urwa al-Wuthqa*. Qom: Jama’at al-Mudarrisin fi al-Hawza al-‘Ilmiyya bi-Qom, Mu’assasat al-Nashr al-Islami [In Arabic].
- 29) Tabrisi, F. M. (2000). *Majma’ al-Bayan fi Tafsir al-Qur’an*. Beirut: Dar al-Ma’rifa [In Arabic].
- 30) Taligani, S. A. (2005). *A reflection on the rendering of the different usages of “ba’dukum ba’dan”*. *Tarjuman-i Wahy*, 9(18), 19–24 [In Persian].
- 31) Tusi, M. H. (n.d.). *al-Tibyān fi tafsīr al-Qur’an*. Lebanon: Dar Ihya’ al-Turath al-Arabi [In Arabic].
- 32) Wahid al-Bahbahani, M. B. (1994). *al-Fawa’id al-Ha’iriyya*. Qom: Majma’ al-Fikr al-Islami [In Arabic].
- 33) Thaqafi, I. M. (2016). *al-Gharat*. Tehran: Anjuman-i Athar-i Milli [In Persian].